

در باره احزاب قومیتها یا ملیتهای ایران امروز

(متن سخنرانی یوسف عزیزی بنی طرف در وزارت کشور)

پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۸۱
مقدمه

چندی پیش وزارت کشور از فعالان سیاسی و فرهنگی خلق های ایران و شخصیت های سیاسی و دانشگاهی دعوت به عمل آورد تا در باره مساله قانونی یا غیر قانونی بودن فعالیت های احزاب قومیت ها و خلق های مختلف ایران گفتگو کنند.

در این میزگرد که روز پنجشنبه هجدهم مهرماه ۱۳۸۱ در ساختمان شماره ۲ وزارت کشور تشکیل شد یوسف عزیزی بنی طرف از عربهای خوزستان، دکتر جواد هیئت از ترکهای آذربایجان، دکتر نقیب زاده استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران، دکتر احمد رضائی از مؤسسه مطالعات ملی و دکتر نصرالله حجازی مدیرکل دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور شرکت داشتند.

سعید حجاریان، محسن آرمین، حمید احمدی، و دکتر عبدالله رمضان زاده (از سوی کردها) نیز قرار بود در این میزگرد شرکت کنند که حضور نیافتند.

در مجموع بنی طرف و هیئت و رضایی در موافقت با فعالیت سیاسی احزاب قومی یا احزاب خاص قومیتها و خلقهای ایران صحبت کردند اما نقیب زاده مخالف این امر بود و آن را مقدمه تجزیه ایران می دانست. دیدگاه وزارت کشور که توسط حجازی ابراز شد نیز - از جنبه نظری - تلویحا موافق چنین فعالیتهایی برای احزاب قومی ترکها، کردها، عربها و.. بود.

فعالان قومیتها گرچه طی ۲۳ سال گذشته از تعلل و اهمال مستمر دولت در اجرای کامل اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی خبر داشتند اما برای آگاه سازی مسؤلان و نیز توده های مردم ایران در این میزگرد شرکت کردند و سخنان خود را به سمع دیگران رساندند.

در اینجا سخنان کامل یوسف عزیزی بنی طرف را که طی چند نوبت در این میزگرد ایراد شده است می آوریم.

قانون اساسي و فعاليت احزاب قومي

قبل از هر چيز بگويم که من اصطلاح "احزاب قوم گرا" را که در دعوتنامه وزارت کشور آمده است چندان نمي پسندم و اصطلاح "احزاب قومي" را ترجيح مي دهم زيرا از نظر لغوي حزب قوم گرا - بر وزن ملي گرا- بدان معناست که ايدئولوژي اين حزب، ناسيوناليسم قومي است و گرايشهايش صرفا منحصر به قوم خاصي است. گرچه اين امر اشکالي ندارد اما در بين مليتها ممکن است احزابي باشند که قوم گرا نباشند و ليبرال، دموکرات، جهان وطن يا مثلا چيزي غير ناسيوناليستي باشند اما فقط در ميان قوميتها فعاليت کنند. همان طور که در عرصه سراسري کشور نیز همه حزبها ملي گرا نيستند. لذا پيشنهاده مي کنم از اصطلاح "احزاب قومي" به جاي "احزاب قوم گرا" استفاده کنيم.

من ابتدا مساله قانوني بودن فعاليت احزاب قوميتها را از ديدگاه قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران بررسي مي کنم و سپس به توضيح ساير مسايل مي پردازم.

از آنجا که مبنای عمده بحثهاي اين سمینار - که البته قرار بود کارگاه باشد- قانون اساسي ج.ا.ا است لذا نقطه عزيمت ما در باره احزاب قوميتها يا مليتهاي ايران امروز، طبيعتا همين قانون اساسي است.

اما پيش از پرداختن به اين موضوع ياد آور مي شوم که دوران ما، دوران دموکراسي، حقوق بشر و جامعه مدني است. لذا هيچ جامعه اي و به خصوص جامعه ايران که سابقه يکصد و چند ساله براي دستيابي به آزادي و مردم سالاري دارد بي نياز از اين اصول نيست.

اکنون ملتها در جهان - و از جمله ملت ايران- با زبان، دين يا نژاد خاصي مشخص نمي شوند بلکه در تعريف آنها، مقوله هاي پيشين نقش عمده اي دارند.

ملت ايران همانند بسياري از ملتهاي کره زمين، تک فرهنگ، تک زبان و تک مليت نيست. ايران در تاريخ چند هزار ساله خود همواره يک کشور کثير الملّه بوده است. از اين رو قانون اساسي ج.ا.ا با علم به تنوع قومي در ايران بخشي از حقوق فرهنگي و اقتصادي قوميتها يا خلقهاي ايران را مشخص کرده است که متاسفانه اين ظرفيتها - به دلایلي که مي توانم ذکر کنم- تاکنون از قوه به فعل در نيامده است.

قانون اساسي ج.ا.ا درباره حقوق قوميتها و مليتهاي ايراني و رفع تبعيض قومي از آنها گاهي با صراحت و گاهي به طور عام صحبت کرده است. اينها به نظر من مکمل يکديگرند.

ابتدا از اصول عام آغاز مي کنم که عبارتند از: اصل سوم (بند 7 و 8 و 9) ، اصل نهم، اصل بيستم و اصل سي و هفتم. و اصول خاص شامل اصل پانزدهم و اصل نوزدهم.

اصول عام - خاص اينها در واقع اصول عامي هستند که به خاص نيز دلالت دارند نظير اصل بيستم و اصل بيست و ششم واصل چهل و هشتم.

استنباط من از اين اصول چندگانه قانون اساسي اين است که فعاليت احزاب قومي مجاز و يا حداقل بلا مانع است.

علاوه بر آن در زمینه حقوق اقلیتهای قومی و دینی، نوعی عرف دموکراتیک در سطح بین المللی وجود دارد که در برخی از کشورها این حقوق پیشرفته تر است نظیر سوئیس، کانادا، هند، پاکستان، آمریکا، انگلستان و لبنان؛ و در برخی دیگر در حال تحقق و تطور است نظیر عراق، ترکیه، افغانستان، الجزایر، مغرب و مقدونیه.

به نظر می رسد اگر اصول مردم سالاری و دموکراسی رعایت نشود و به احزاب خلقهای ایران یا شاخه های قومی احزاب سراسری اجازه فعالیت داده نشود گرفتار فعالیتهای زیرزمینی و مخفی خواهیم شد.

فعالیتها اگر آزاد باشد امکان پرسش و پاسخگویی احزاب و جمعیتهای سیاسی در برابر ملت و دولت منتخب ملت وجود خواهد داشت.

ما در ایران از نظر تاریخی در کنار احزاب سراسری، احزاب قومی هم داشته ایم. از انجمنهای غیبی گرفته تا تجربه شیخ محمد خیابانی و سپس احزاب قومی دهه بیست در آذربایجان و کردستان و خوزستان.

اکنون نیز ، تا آنجا که خبر دارم، شماری از احزاب خلقها و قومیتهای مختلف کشورمان - از جمله عربها، ترکها و کردها- از وزارت کشور تقاضای مجوز فعالیت سیاسی کرده اند.

همان طور که گفتم اعطای اجازه فعالیت به احزاب خاص قومیتها مطابق متن قانون اساسی است و منافاتی با آن ندارد و می تواند به حل مسألهت آمیز مسأله ملی در ایران کمک کند. مسأله ای که از انقلاب مشروطیت تاکنون بخشی از انقلاب رهایی بخش مردمان ایران و کوشش آنان برای تثبیت دموکراسی در این کشور بوده است. یا حداقل می تواند از پتانسیل خطرآفرین آن بکاهد.

من لازم می بینم اشاره ای به صحبتهای آقای حجازی بکنم که گفتند آذربایجانها و کردها طی سالهای گذشته در باره تدریس زبانهایشان نامه هایی به آقای خاتمی نوشتند و نامی از عربها نبردند که تاکنون در این زمینه چندین نامه به مسؤلان و از جمله به آقای خاتمی نوشته اند که آخرینشان نامه ای است با امضای 770 تن از نویسندگان، فرهیختگان، نمایندگان مجلس، روشنفکران و دانشجویان . این نامه را عربها، ترکها، کردها و ترکمنها امضا کرده اند که حدود یک سال و نیم پیش یعنی در اردیبهشت سال 1380 به دفتر ایشان ارسال شد. باید بگویم که بیش از 500 امضای این نامه مربوط به عربهای خوزستان است.

عربهای خوزستان در گذشته و حال

من فکر می کنم بخشی از مشکلاتی را که آقای نقیب زاده درباره قومیتها و تشکیل احزاب سیاسی خاصشان گفتند ناشی از دو گانگی حاکمیت در ایران است و این نافی تدوین یک قانون یا آیین نامه یا چیزی از این قبیل نیست. چون بهر حال این امر می تواند مبنای فعالیت سیاسی برای بیش از پنجاه در صد از مردمان ایران باشد و نباید به سادگی از این قضیه گذشت.

بينيد من يك مثال خيلي ملموس در زمينه باز شدن فضاى سياسي ايران و تاثير آن روي زندگي سياسي و فرهنگي قوميتها عرض مي كنم. پس از پيروزي انقلاب بهمن 57 ما شاهد يك رشته برخوردهاي خشونت آميز از طرفين حاكميت و برخي گروه هاي قومي در تركمن صحرا، خوزستان و كردستان بوديم. در مورد استان خوزستان كه به هر حال حوزه فعاليتهاي پژوهشي من است و آن را خوب مي شناسم لازم مي دانم مقايسه اي بكنم بين حوادث سالهاي 58 و 59 شمسي و اکنون . بينيد در آن هنگام چقدر لوله نفت بر اثر آن برخوردها منفجر شد و چه ميزان از اعمال خشونت آميز انجام گرديد؟ حال نمي دانم آيا بايد حاكميت را مقصر بدانيم كه تازه به قدرت رسیده بود و تجربه نداشت و شناخت نداشت يا گروه ها يا طرف ثالث را؟ به هرحال اين وضع را مقايسه بكنيد با دوره پس از سال 1376 كه آقاي خاتمي توسط مردم به رياست جمهوري انتخاب شد و فضا باز شد و ديگر ما به ندرت شاهد چنين اتفاقاتي در خوزستان هستيم.

آيا اين سؤال را از خود كره ايم كه علت اين تحول چيست؟ من فكر مي كنم دليلش فقط اين است كه با آمدن آقاي خاتمي فضا قدرتي باز شد . البته آقاي خاتمي هم با قدرت ما آمد زيرا قدرت ايشان ناشي از قدرت توده هاي مردم ايران اعم از فارس، عرب، كرد، ترك و ديگر قوميتها و خلقهاست. چرا؟ به دليل اين كه اگر در سال 58 چند روشنفكر عرب مي خواستند مثلاً شب شعري بگذارند به آنها مي گفتند شما عامل عراق هستيد يا شما تجزيه طلب هستيد. مي گفتند آقا ما مي خواهيم شعر بخوانيم، مي خواهيم فولكلورمان را عرضه كنيم، ادبياتمان را رشد بدهيم. اما متأسفانه آن برخورد را كردند كه عاقبت به آن درگيريها و برخوردهاي خرمشهر كشيده. من مي خواهم بگويم كه باز شدن فضاى سياسي و دموكراتيزه شدن جامعه ايران فضاى خشونت آميز را تلافيف مي كند. اکنون وقتي شهروند عرب مي بيند كه استانداردي يا اداره ارشاد به او اجازه تجمع فرهنگي و ادبي مي دهند - البته گاهي هم نمي دهند و اذيت مي كنند- و شب شعر و نمايشگاه هاي هنري مي گذارند و حتى در مناسبتهاي انتخاباتي ميتينگ برگزار مي كنند و امر به جايي رسیده كه مي توانند حزب سياسي تشكيل دهند يا نهادهاي فرهنگي عربي را در اهواز و ساير شهرهاي عرب نشين ايجاد كنند يا وقتي مي بينند مي تواند در عرصه فرهنگ قوميشان نفس بکشند و حاكميت با آنها همكاري مي كند، چشمها ديگر متوجه خارج مرزها نمي شود و ديگر كسي محلي به صدام و امثال صدام و رسانه هاي آن سوي مرز نمي گذارد. چرا؟ چون حس مي كند كه اينجا يك حاكميتي هست كه به بخشي - ولو اندك از مطالباتش - پاسخ مي دهد. در نتيجه هر كاري بكند در داخل مي كند.

در دهه بيست عربيهاي خوزستان حزبي به نام حزب سعادت داشتند كه توسط شيخ عبدالله پسر شيخ خزعل در اهواز تشكيل شد. وي قصد داشت بين عربيها فعاليت سياسي انجام دهد. شايد بتوان اين حزب را با ساير احزاب قومي كه در آن دوره در كردستان و آذربايجان تاسيس شدند، مقايسه كرد. دكتر رضايي امروز در صحبتهايشان به اين حزب اشاره نكردند. حزب سعادت حتى با اتحاديه عشائري قوام السلطنه هم متحد شد و در واقع گرايشهاي عشائري داشت با فرم قومي عربي.

بعد از سال 1332 كه مصدق بركنار و سرکوب شاهنشاهي، همه نيروها واحزاب سياسي و قومي را در برگرفت فكر مبارزه مسلحانه به تدريج رواج يافت؛ كه البته در اواسط دهه چهل شكل عيني به خود گرفت.

عربيهاي خوزستان و روشنفكرانشان در آن برهه به گفتمان ناسيوناليستي روي آوردند.

برخی به عراق و پاره ای به مصر و سوریه و فلسطین رفتند. البته در آن زمان جنبش ناسیونالیستی و ضد استعماری عبدالناصر در اوج خود بود و نه تنها عربهای خوزستان بلکه بسیاری از نیروهای مبارز ایرانی نظیر نهضت آزادی و آیه الله طالقانی و نواب صفوی نیز به این سو روی آوردند. گروه های یاد شده اغلب استقلال خواه بودند. البته برخی از اینها در این اواخر یعنی پیش از از پیروزی انقلاب از ایده استقلال خواهی دست کشیدند و از عراق به سوریه رفتند و پس از انقلاب به میهنشان باز گشتند تا در داخل فعالیت بکنند. اما دیری نپایید که بین حاکمیت و گروه های قومی سوء تفاهم ایجاد شد و حاکمیت - حتی در حد اصول قانون اساسی- به مطالبات مردم جواب نداد و البته برخی از گروه های قومی هم اشتباهاتی کردند و قضیه به خشونت کشیده شد.

در دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی فعالیت برخی از گروه های قومی بین درون و بیرون نوسان داشت تا این که دوم خرداد 76 پیش آمد و اغلب گروه های قومی عرب کار خود را در درون و در خوزستان متمرکز کردند و با جریان اصلاح طلب همنا شدند. من این را قاطعانه می گویم که دست کم 70-80 درصد گروه های روشنفکری و گروه های مرجع روشنفکری عرب خوزستان با اصلاحات همگام شدند یا از قضیه استقلال خواهی دست کشیدند.

قومیتها و گفتمان نئوفاشیستی

اما مساله ای هست که گاه گاه در باره تجزیه طلبی و استقلال خواهی و همانند آن گفته می شود و آقای نقیب زاده نیز به آن اشاره کردند. من این موضوع را نفی نمی کنم و نمی گویم وجود ندارد. این گرایش در آذربایجان هست، در کردستان و در خوزستان هم هست. ولی اکنون که زمینه هایی برای فعالیت فرهنگی و سیاسی خلقها و قومیتهای ایرانی ایجاد شده نظر من گرایشهای استقلال خواهانه از 15-20 درصد فراتر نمی رود. این نسبت حتی در مورد آذربایجان نیز صدق می کند چون من خودم دوستان آذری دارم و حتی به دعوت نهادهای مدنی آذربایجان در مراسم قلعه بابک امسال (تیر 1381) شرکت کردم و دیدم و مقاله نوشتم و گفتم که در آنجا نیز این نسبت بالا نیست.

من فکر می کنم اگر دولت اصول پانزده و نوزده قانون اساسی و آزادی احزاب قومیتها را واقعا اجرا کند این نسبت باز هم پایین خواهد آمد و استقلال خواهان خلع سلاح خواهند شد.

نکته دیگری که می خواهم به آن اشاره کنم در واقع پاسخی به برخی صحبتهای آقای نقیب زاده است.

اصولا ما در ایران دو سه نگاه اصلی نسبت به قضیه قومیتها داریم:

یک نگاه ناسیونالیستی فارس گرا هست که اصولا منکر وجود چیزی به نام قومیتها در ایران است. و حتی برخی از رهبران این گروه ها که هم اکنون به نام فعالان سیاسی در داخل کار می کنند ایراد می گیرند که چرا اصل 15 در قانون اساسی آمده است. اینها تا این حد تنگ نظرند. این گرایش شاید در حاکمیت حضور نداشته باشد اما در برخی از وزارتخانه ها نفوذ دارد و افرادی از آنها به عنوان کارشناس و مشاور در این وزارتخانه ها کار

می کنند. همان طور که گفتم این گونه افراطیهای ناسیونالیست منکر تنوع فرهنگی و قومی در ایران و معتقد به یک جامعه تک فرهنگی تک زبان و تک قومیت هستند.

اینها زمانی دم از مخالفت با رضاشاه و محمد رضا شاه می زدند اما در زمینه سرکوب قومیتها با گفتمان شاهنشاهی اختلافی ندارند و متأسفانه برخی از اینها خود را میراثخوار مصدق هم می دانند.

شماری از این **گروه های افراطی پان فارسیست** هم اکنون بولتنهای حزبی منتشر می کنند و فعالیتهای انتشاراتی و سایتهای اینترنتی و حتی در اروپا شعبه هم دارند؛ گیرم که تعداد افراد آنها از چند نفر تجاوز نمی کند.

به باور من "پان ایرانیستها"، "حزب ملت ایران" و "جناح تندرو جبهه ملی" از **گروههایی هستند که بر آمدن نوعی نفوذاشسیسم در ناصیه آنها دیده می شود** و این برای آینده ایران خطرناک است. در نتیجه از این زاویه هم می شود به قضیه نگاه کرد که اگر وزارت کشور به گروه ها و احزاب قومی وطنخواه اجازه فعالیت بدهد برای ایجاد تعادل سیاسی در جامعه ضروری است. زیرا با فعالیتی که هم اکنون گروه ها و احزاب ناسیونالیست پان فارسیست می کنند اگر گروه های قومی را ممنوع کنیم این تعادل ملی به هم خواهد خورد و برای کشور خطرساز است.

به باور من اگر این نیروهای افراطی ناسیونالیست از خطاهای نیروهای حاکم بهره بگیرند و زمانی قدرت را به تنهایی در این کشور به دست گیرند چیزی شبیه حاکمیت صربها را در ایران خواهیم داشت که در این صورت کار این مملکت با کرام الکاتبین خواهد بود. در نتیجه اگر حاکمیت می خواهد خردمندان با قضیه احزاب برخورد کند باید به گروه ها و احزاب سیاسی قومیتها و خلقهای وطنخواه - که به اعتقاد من 70-80 درصدشان این گونه هستند - اجازه فعالیت بدهد که دست کم این توازن فرهنگی و سیاسی ایجاد شود.

هم چنین آقای نقیب زاده صحبتی درباره احزاب قومی در جهان داشتند و مثالی در مورد حزب ملی اسکاتلند زدند که فکر می کنم اشتباه باشد. زیرا حزب ملی اسکاتلند چنان تاثیری در جامعه بریتانیا داشته که پس از سالها مبارزه توانست یک مجلس ملی برای اسکاتلندیها تشکیل دهد. این گونه حزبهای قومی در جامعه خود مؤثرند و نقش مهمی ایفا می کنند. همین نقش را احزاب قومی در اروپا - در سوئیس، بلژیک، اسپانیا و فرانسه - بازی می کنند.

و اما در باره جامعه اروپا باید گفت که این جامعه گرچه اکنون جامعه متحد و یکپارچه ای است اما این اتحاد با تنوع قومی همراه است. این را نباید اشتباه کرد. اگر در آنجا مرزها را برچیده اند اما حقوق قومیتها را هم رعایت کرده اند. در نتیجه آن اتحاد تناقضی با تنوع و کثرت قومی در اروپا پیدا نکرده است. در اغلب این کشورها احزاب قومی فعال اند؛ حتی در فرانسه که در قیاس با بقیه کشورهای اروپایی نسبت به مساله قومیتها محافظه کارتر است.

بباید لیبرالیسم آنها را با لیبرالیسم خودمان بسنجیم که لیبرالهای انگلیسی و سویسی و چک و بلژیکی با خلقهایشان چه رفتار انسانی دارند و لیبرالهای ملی گرای "وطنی" ما چه رفتار شوونیستی از خود نشان می دهند. در واقع حتی **لیبرالیسم ما نیز ناقص الخلقه، عقب مانده و غیر دموکرات است.**

آقای نقیب زاده گفتند با وجود تراکامات قومی اگر احزاب قومی ایجاد شوند خطر ساز خواهند شد و افزودند که آمریکا برای تجزیه ایران فعالیت می کند. ما سالهاست که این حرفها را می شنویم ؛ شاه هم وقتی می خواست از ایران برود می گفت ایران پس از من ایرانستان خواهد شد. این گفتمانی است که متاسفانه- خواسته یا ناخواسته- زیر تاثیر همان گفتمان نئوفاشیستی است که دارد در جامعه ایران شکل می گیرد.

این گفتمان، آریایی پرستی و نژاد آریایی را در این جامعه تبلیغ می کند و متاسفانه برخی از نهادهای دولتی ما زیر تاثیر این گفتمان قرار گرفته اند. من چند روز پیش سرودی را از رادیو (صدای ایران) می شنیدم که صحبت از آریاییها و ما آریاییها و از این خزعبلات می کرد. این نشانگر نفوذ اینهاست.

من فکر می کنم این اتهامات نوعی آهنگ کهنه و فرسوده است که در عصر ما بی رونق شده است. لذا ما باید هرچه زودتر خودمان را با شرایط زمانه، شرایط جهان و شرایط منطقه هماهنگ کنیم.

موج قوم گرایی در منطقه و جهان

بینید این موج قوم گرایی - درست یا نادرست - روز به روز در حال تطور و گسترش است. اگر از اروپای غربی بگذریم که دست کم صد تا صد و پنجاه سال پیش این مساله را به طور نسبی حل کرده است؛ هم اکنون نموده های آن را در اروپای شرقی نیز می بینیم که واپسین حادثه از این نوع در مقدونیه رخ داد که با خردورزی حل شد. این موج به سوی جهان اسلام هم حرکت کرده است. مساله ملی البته در منطقه ما ریشه پیشین دارد و این را آمریکا ایجاد نکرده است. بیش از هشتاد سال است که کردها در عراق به خاطر حقوق قومی خود مبارزه می کنند. هشتاد سال پیش آمریکا قدرتی نبود. البته آمریکا ممکن است از هر چیزی استفاده کند و مساله منحصر به قومیت های غیر فارس نیست و اصولا چرا ما مسایل و دردهای کهنه خودمان را به دست خودمان حل نکنیم تا نوبت به دخالت دیگران نرسد.

مساله قومیتها در مغرب و در الجزایر وجود دارد و حاد هم هست. الجزایر و مغرب که دیگر دشمن آمریکا نیستند. ما نباید همه چیز را به این و آن نسبت دهیم. اکنون هم تهمت ارتباط با آمریکا را مثل نقل و نبات توزیع می کنند و حتی اصلاح طلبان در حاکمیت نیز از آن بی نصیب نمانده اند. این نوعی فرافکنی است؛ بیاید صورت مساله را پاک نکنیم و مشکل را بدون پیش داور بررسی کنیم.

بینید پادشاه مغرب فرمانی صادر می کند که زبان آمازیکی در کنار زبان عربی در مدارس تدریس شود و بدین ترتیب زبان اقلیت "بربر" در مغرب رسمی می شود؛ در صورتی که در مقابل 18 میلیون عرب دو سه میلیون بیشتر نیستند. این به باور من نوعی خردمندی و خردورزی است نه توطئه آمریکا.

نیز این گفته که "معلوم نیست فعالیت احزاب قومی در چارچوب قانون اساسی باشد یا نباشد" در مورد احزاب سراسری هم صدق می کند؛ تازه حزب قومی که از نظر جغرافیایی و مکانی محدودتر است.

ایشان صحبت از وفاق کردند و من می پرسم این وفاق بر چه مبناست؟ بر این مبنای که به عرب و ترک بگوییم: آقا تو الا بالله نباید به زبان خودت درس بخوانی، گرچه قانون اساسی گفته که تو حق داری به زبان مادری ات درس بخوانی ولی این قانون اساسی برای ما پیشیزی ارزش ندارد. قانون اساسی حق تشکیل حزب را به تویی عرب و کرد و ترک می دهد یا لاقلاً مانع تشکیل آن نمی شود اما تو نمی توانی حزب تشکیل بدهی تا مطالبات را کانالیزه کنی.

انتهامهای پان ترکیسم و پان عربیسم بحثهایی هستند که نخ نما شده اند. ما در برابر این واژگان می توانیم واژه پان فارسیسم را به کار ببریم که تأکید دارد فقط یک قومیت مسلط- که کمتر از پنجاه درصد ساکنان این کشور هستند- از تمام نعمات این مملکت استفاده کنند. یعنی فقط این قومیت از نهادهای مدنی نهادهای فرهنگی و حزبی و اقتصاد و ثروتش برخوردار باشد. این همان پان فارسیسم است که توسعه طلب هم هست و به بهانه حوزه تمدن ایرانی به تاجیکستان و افغانستان نظر دارد و البته می تواند مبنای نئو فاشیسم در کشور ما باشد و بویش را ما قومیتها بیش از دیگران می شنویم.

این که گفته می شود ما به مسایل اقتصادی قومیتها - بدون توجه به مسایل سیاسی- پاسخ بدهیم نوعی خلط مبحث است. مگر می شود مسایل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قومیتها را از هم جدا کرد. اصلاً سیاست، بیان فشرده اقتصاد است. فرضاً اگر عربی خواستار تشکیل حزب یا انجمن فرهنگی گردید یا اگر خواستار برچیدن طرح سیاسی و ضد عربی توسعه نیشکر شد یا اگر گفت فلان شهر خوزستان ویران است به دادش برسید، چگونه می توان این مطالبات را از هم جدا کرد.

این که آقای نقیب زاده می گویند "ما سر فرصت به قضیه قومیتها پردازیم" به نظر من به معنی باز هم شیره مالیدن و ماستمالی کردن مساله قومیتها و خلقهای ایران است که دست کم از دوره مشروطیت به این سو مطرح بوده است. در انقلاب مشروطیت ترکهای آذربایجان - که نقش عمده ای در آن داشتند- توانستند انجمنهای ایالتی و ولایتی را وارد قانون اساسی مشروطه بکنند که در واقع شبیه شوراهای استان و شهرستان قانون اساسی جمهوری اسلامی است. در آن هنگام همین ناسیونالیستها و از آن میان آقای مصدق و فاطمی - با تمامی احترامی که برای مبارزاتشان دارم- مانع اجرای این قانون شدند. آقای رزم آرا در سال 1329 می خواست ماده مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی را اجرا کند.

لذا ما به اسلام دموکراتیک امید بسته ایم. به نظر من اسلام چون نگاه انترناسیونالیستی دارد مناسبترین گزینه برای ایران است. یعنی اگر آقای مصدق نیز اکنون سرکار بیاید با آن نگاهش به مساله قومیتها چیزی را حل نخواهد کرد. پنجاه سال پیش ایشان یک چهره ملی ضد استعماری بود ولی اکنون پنجاه سال از آن زمان گذشته است و زمانه ما زمانه دیگری است زیرا تحولات شگرفی در این پنجاه سال رخ داده که چهره دنیا را عوض کرده است.

مسایل مبرم عربهای خوزستان

بد نیست در پایان اشاره ای به مسایل خوزستان هم داشته باشم و بگویم که در این استان میزان ناامنی نسبت به سایر استانها بسیار بالاست، آلودگی محیط زیست، محرومیت، فقر، سوء تغذیه در میان عربهای بومی تحقیر و تبعیض قومی بیداد می کند. این را فقط من نمی گویم خود نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی هم این را می گویند. آبادان و خرمشهر (محمیره) تنها حدود بیست تا سی درصد بازسازی شده اند. میزان جرم، جنایت، اعتیاد و دزدی در خوزستان پنج برابر اصفهان است؛ در صورتی که جمعیت استان خوزستان از استان اصفهان کمتر است. آیا کسی در باره دلایل اینها تحقیق کرده است؟ بخش عمده این قضایا ناشی از ستم قومی و عدم پیشرفت و توسعه متوازن میان جامعه عرب خوزستان از یک سو و سایر مناطق ایران - به خصوص مناطق فارس نشین - از سوی دیگر است. یعنی به عرب خوزستانی نه روزنامه، نه رادیو، نه تلویزیون و نه حزب می دهیم؛ نه آب شربش و نه اقتصادش را درست می کنیم و بعد به او می گوئیم آدم نکش، سرقت نکن، تجزیه طلب نباش، فلان نباش بهمان نباش. مگر نباید مردم عرب خوزستان از نعمت فرهنگ برخوردار شوند و در حد هموطنان فارس خود قرار بگیرند؟ این کار چگونه انجام خواهد گرفت؟ مگر نه این است که بگذاریم مطبوعات به زبانشان منتشر شوند و عربها بتوانند زبانشان را در دوره ابتدایی بخوانند.

ما می گوئیم باید فرهنگ مردم عرب خوزستان را بالا ببریم اما تاکید می کنیم این کار با زبان دوم مشکل است. دوستان به ما نگویند اینها به فارسی بخوانند نه این کار امکان پذیر نیست دشوار است و کاربرد زبان عربی در میان عربهای خوزستان که زبان مادری آنهاست از زبان فارسی که زبان دوم آنها به شمار می رود به مراتب بیشتر است. ما زبان عربی را در کنار زبان فارسی می خواهیم.

من در اینجا سعی کردم دست روی زخم بگذارم. اینها مسایل و مشکلاتی است که باید دیر یا زود حل شوند و تاخیر پذیر نیستند. بخشی از راه حل با دادن امکان فعالیت به احزاب سیاسی به خلقها و قومیتها امکان پذیر است.

فراموش نکنیم کشور ما قبل از این که به کشور شاهنشاهی ایران تبدیل شود "ممالک محروسه ایران" نام داشت یعنی مجموعه ای از چند مملکت بود. حتی شیخ خزعل هم منصوب شاهان قاجار بود و با این که از خودمختاری کامل برخوردار بود خود را ایرانی و وابسته به ایران می دانست.

مساله دیگر آن که حزبهای قومی می توانند به پروسه حزبی شدن انتخابات در ایران کمک کنند. یعنی ما باید به سویی برویم که انتخابات را حزبی بکنیم؛ چه در مقیاس سراسری و چه محلی.

ما در ایران نباید تجارب جهانی را نادیده بگیریم؛ و من می پرسم: آیا ما صد و پنجاه یا دویست سال پیش، حزب یا سه قوه یا پارلمان داشتیم؛ یا مثلا در زمینه فرهنگی رمان یا سینما داشتیم؟ ما همه اینها را از غرب گرفتیم. اینها همگی زاده عقل بشر و برای بهبود و آسایش زندگی انسان ایجاد شده است؛ حال چه در غرب باشد چه در شرق. اگر مثلا قوانینی برای قومیتها یا حقوق قومیتها در اروپا وضع می شود همگی زاده ذهن بشر و برای حل مشکلات بشری است. ما هم در ایران باید استفاده کنیم؛ درست همان گونه که در انقلاب مشروطیت استفاده کردیم. وقتی در اروپا حزب قومی یا نظام فدرالیسم یا

مسایلی از این قبیل ایجاد می شود ما می توانیم آنها را با شرایط داخلی خودمان تطبیق بدهیم و از آنها بهره بگیریم.

در پایان می خواهم اشاره ای به نقش عوامل خارجی در احزاب قومی اشاره کنم که آقای رضایی روی آن تاکید کردند. نقش عامل خارجی می تواند در احزاب سراسری هم باشد. مگر ما در ایران حزبهای سراسری کم داشتیم که به خارج وابسته بودند. این وظیفه حکومت منتخب مردم است که بر این امور اشراف داشته باشد. اصولاً هر دولتی مایل است که در حزبهای دیگر کشورها نفوذ داشته باشد یا آنها را زیر مهمیز خود بگیرد. مگر جمهوری اسلامی ایران این کار را نمی کند؟ مگر حزب الله لبنان را ما حمایت نمی کنیم؟ مگر مجلس اعلای انقلاب عراق در خود ایران مرکز و تشکیلات ندارد؟

این امری طبیعی است که هر کشور و هر دولتی می کوشد حزبهای و گروه های را که از نظر ایدئولوژیک یا از نظر سیاسی با آنها همخوان و هماهنگ است حمایت کند. به نظر من نباید هیچ یک از اینها بهانه ای برای کنار گذاشتن اصول دموکراسی و مردم سالاری باشد و تنها دموکراسی است که می تواند وحدت ملی و وفاق ملی را تحکیم کند و دیکتاتوری و استبداد و سرکوب و نا دیده گرفتن حقوق خلقها و قومیتهای ایران به هیچ وجه ما را به جایی نمی رساند.

سون-پایان